مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۱۹ ، بهار ۱۳۹۹جلد۲، ص۲۲-۱۵
http://www.jrse.ir

نقد وبررسی کفویت در نکاح از دیدگاه مذاهب اربعه اهل سنت

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال ششم)
شماره ۱۹ / بهار ۱۳۹۹ / ص ۲۲-۱۵

محمد زارعی[۱]، قاسم شفیعی[۲]
[۱] استاد یار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان
[۲] استاد یار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

نویسنده مسئول:
قاسم شفیعی

چکیده

طبق نظر اکثریت اهل سنت کفائت شرط لزوم عقد نکاح است ونه شرط صحت لذا عقد با غیر کفو عقدی صحیح محسوب می شود؛در ضمن باید به این نکته نیز توجه داشت کفائت جنبه حق داشته ودر صورت ازدواج دختر با غیر کفو به واسطه ولی دختر حق فسخ دارد چنان که اگر راسا اقدام به ازدواج با غیر کفو نمایید همین حق فسخ برای ولی او نیز موجود است.

در تفسیر کفائت دیدگاه های متفاوتی وجود دارد که به جز شرط اسلام بقیه شروط مانند سلامت ،حرفه وشغل،نسب آزادی و مال مورد مناقشه هستند وبه نظر می رسد ادله ای که برای سایر شروط بیان شده است از قوت لازم برخوردار نبوده وضعیف هستند.

کلید واژه: کفائت ، نکاح، مذاهب اربعه

۱-مقدمه

به طور کلی می توان گفت که از دیدگاه علمای اهل سنت، بحث کفائت در نکاح ارتباط تنگاتنگی با بحث ولایت در نکاح دارد؛ به طوری که بسیاری از ثمرات بحث کفائت در این بحث ظاهر می شوند. به همین جهت ما نیز در ادامه مطالبی را ذکر می کنیم.

در این زمینه فقهای اهل سنت می گویند: عقدازدواج به وسیله کسی که فاقد اهلیت باشد، مانند دیوانه و بچه غیر ممیز، منعقد نمی گردد. اما ازدواج صبی ممیز در صورتی که ولی وی آن را تنفیذ کند، نافذ و معتبر خواهد بود.

شرط نفوذ عقد آن است که هر کدام از عاقدان شرعاً حق انشای عقد داشته باشند؛ به این معنا که دارای اهلیت کامل بوده، از نظر اصالت، یا ولایت یا وکالت، اجازه تصدی عقد را داشته باشند.[1]

از دیدگاه فقهای اهل سنت شخص می تواند تصدی عقد ازدواج خویش را به عهده بگیرد و این امر به اتفاق فقهای اسلامی در مورد مرد بالغ و عاقل ثابت شده است. به این معنا که این شخص می تواند با هر زنی، خواه با او کفو باشد یا پایینتر از وی قرار گرفته باشد، با حداقل مهرالمثل یا حداکثر آن، ازدواج کند؛ بدون این که احدی اجازه اعتراض داشته باشد. اما در مورد زن بالغ و عاقل، باکره یا ثیب (بیوه)، فقهای اهل سنت در ثبوت ولایت وی اختلاف نظر دارند که به طور کلی در این باره دو رأی وجود دارد: شافعی و مالک و ابن حنبل در قول مشهورش می گویند: زن نمی تواند تصدی عقد ازدواج خود و یا دیگری را عهده دار شود و حتی اگر مردی جز ولی خود را وکیل قرار دهد، ازدواج وی صحیح نخواهد بود؛ زیرا این زن مالک تزویج خود نیست و بنابراین نمی تواند تملیک آن را به شخص دیگری بدهد. اما حنفیه معتقدند که زن می تواند متصدی عقد ازدواج خویش شود.[2]

لکن اگر خود را به غیر کفو تزویج کند،ولی وی می تواند به این نکاح اعتراض کند و نکاح فسخ می شود. همچنین اگر زن خود را به کمتر از مهر المثل تزویج کند، حق فسخ یا اعتراض نسبت به مهر برای ولی ثابت می شود.[3]

فقهای اهل سنت اتفاق نظر دارند که ولایت بر دو نوع است: یکی ولایت جبر و آن ولایتی است که به صاحب آن استقلال در انشای عقد را اعطا می کند و مولی علیه هیچ گونه دخالتی در آن ندارد و از این رو برخی از فقها آن را ولایت استبدادیه خوانده اند؛ دیگری ولایتی که جبر در آن نیست و آن ولایتی است که به صاحبان آن حق تزویج مولی علیه را بر مبنای اختیار و رغبت وی می دهد و ولی در عقد استقلال رأی ندارد.

حنفیه این گونه ولایت را ولایت ندب و استحباب می نامند، یعنی برای ولی مستحب است با گرفتن نیابت از مولی علیه عقد ازدواج او را تصدی کند. مالکیه نیز آن را ولایت اختیاری می نامند؛ به این نحو که مولی علیه مجبور نیست. شافعی آن را ولایت شرکت گوید، چون هر یک از ولی و مولی علیه در انتخاب زوج شریک هستند و عقد جز با این مشارکت انجام نخواهد شد.[4]

فقهای اهل سنت اتفاق دارند ولایتی که در آن جبر وجود ندارد برای زن بیوه بالغ عاقل ثابت می گردد؛ با اینکه در تفسیر این ولایت و در صحت مباشرت زن برای عقد ازدواج، فی الجمله اختلافی دارند اما در این مورد که آیا ولایت بر بکر جبری است یا غیر جبری، اختلاف دارند. حنفیه بین بکرو بیوه فرقی نمی گذارد، اما سایر مذاهب معتقدند ولایت بر بکر کبیره جبری است.[5]

همچنین همه مذاهب بین صغیره ثیب و کبیره ثیب تفاوت قائل می شوند. حنفیه و موافقان آنها معتقدند علت اجبار، صغر است و تثیب صغیره حکم بکر بالغ عاقل یا ثیب بالغ عاقل را ندارد و ولایت بر وی اجباری است.

سایر مذاهب نیز صغیره ثیب را به بکر بالغ عاقل ملحق می کنند و قائل اند که ولایت بر وی اجباری است، لکن حنابله می گویند ثیب صغیره ای که کمتر از نه سال دارد اجبار می شود، اما اگر نه ساله شد، کبیره به شمار می رود و اجبار نمی شود.[6]

مسئله دیگری که فقهای اهل سنت در این زمینه مطرح می کنند این است که: هرگاه ولی، صاحب حق را از تزویج منع کند، چنان که این امتناع دلیل ظاهری داشته باشد- مانند عدم کفائت یا اقل مهر المثل یا به سبب وجود خواستگاری دیگر که مزایای بیشتری دارد- ولایت وی به قوت خود باقی خواهد بود و به دیگری منتقل نخواهد شد و ولی بعدی حق تصدی عقد را ندارد.

اما اگر ولی به دلیل غیر موجهی از اجرای عقد ازدواج سرباز زند؛ در این صورت عاضل ومانع یا بهتر بگوییم ظالم محسوب می شود. در این حالت نیز ولایت به شخص بعد از وی منتقل نمی شود، چون ولایت ممتنع (امتناع کننده) ساقط نشده؛ بلکه ولایت به قاضی انتقال می یابد و قاضی به نیابت از ولی عاضل، صیغه عقد را جاری خواهد کرد؛ چون امتناع بی مورد ولی، عنوان ظلم دارد و قاضی است که مکلف به رفع ظلم می باشد.

همچنین اگر زنی بالغ و عاقل از ولی خود بخواهد که او را برای مردی که کفائت دارد با مهر المثل نکاح کند، بر ولی واجب است که اجرای عقد را به عهده بگیرد و چنانچه امتناع کند ظالم است و قاضی به نیابت از او صیغه عقد را جاری خواهد کرد.[7]

اکنون قبل از اینکه به بیان منظور مذاهب مختلف از کفائت و کفو بپردازیم، ذکر چند نکته به عنوان مقدمه لازم است.

فقهای مذاهب چهارگانه، طبق قول راجح نزد حنابله و قول مورد اعتماد نزد مالکیه وقول اظهر نزد شافعیه، اتفاق دارند که کفائت شرط لزوم در ازدواج است و نه شرط صحت آن. پس اگر زن با غیر کفو ازدواج کرد، عقد صحیح است و اولیای وی به خاطر دفع ضرر عار از خود،

حق اعتراض به این ازدواج و طلب فسخ آن را دارند، مگر اینکه حق خود را در اعتراض کردن ساقط کنند که در این صورت عقد لازم می شود. اما اگر کفائت شرط صحت عقد می بود، با وجود اینکه اولیاء حق خود را در اعتراض ساقط کنند؛ باز هم عقد صحیح به شمار نمی آمد، اما آنچه متأخران آنان به آن فتوا می دهند این است که کفائت در بعضی حالات شرط صحت ازدواج است و در بعضی حالات، شرط نفوذ آن است و در برخی حالات دیگر نیز شرط لزوم آن به شمار می آید.[8]

پس همگی اتفاق نظر دارند که کفائت نکاح را باطل نمی کند مگر آنچه که از ابن ماجشون نقل شده که او کفائت را شرط صحت نکاح می داند.[9]

همچنین فقهای اهل سنت اتفاق دارند که کفائت حقی است برای هر یک از زن و اولیای وی. پس چنانچه زن با غیر کفو ازدواج کند، اولیای وی حق دارند فسخ نکاح را طلب نمایند، و چنانچه ولی، زن را به غیر کفو تزویج کند، زن نیز حق فسخ دارد؛ چرا که حق فسخ خیاری است به علت نقص درمعقود علیه، و با خیار بیع مشابه است، همچنین این حدیث نیز دلیل دیگری است. روایت شده است که زن جوانی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: پدرم مرا به ازدواج پسر برادرش در آورده تا به این وسیله پستی او را مرتفع سازد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: امر به دست دختر است (و می تواند ازدواج را نپذیرد). پس زن گفت: آنچه را پدرم انجام داده، اجازه دادم؛ لکن می خواستم به زنان بیاموزم که چیزی از امر نکاح زنان به دست پدران نمی باشد.

خلاصه اینکه اگر زن کفائت راترک نمود، حق ولی باقی است و بالعکس.[10]

مطلب دیگر این است که جمهور فقهای اهل سنت بر این عقیده اند که کفائت فقط در جانب مرد معتبر است؛ به این معنا که زن بایستی همواره با کفو ازدواج کند و شرط است که مرد کفو زن باشد. اما مرد می تواند با هر کسی ازدواج کند، ولو اینکه کفو نباشد و کسی هم حق اعتراض ندارد.[11] دلیل این امر این است که اولاً، عدم کفائت فقط از ناحیه زن و اولیای او موجب عار است، در حالی که برای مرد و خانواده وی- اگر مساواتی با خانواده زن نداشته باشند- اشکالی وجود ندارد؛ زیرا در چنین فرضی مرد می تواند باطلاق دادن زن، خود را از این جهت خلاص کند . ثانیاً، مرد از لحاظ منزلت پایین تر باشد، برای زن موجب وهن خواهد شد. ثالثاً، هرگاه مرد، صاحب مقام و منزلتی میان مردم باشد، زن در هر درجه ای که باشد سربلند خواهد شد؛ به خلاف زن که اگر در درجه اعلا هم قرار گرفته باشد، پستی شوهرش را نمی تواند برطرف کند.[12] البته ناگفته نماند که حنفیه مواردی را از این اصل استثنا کرده اند. از جمله آن موارد جایی است که غیر از پدر یا جد یا پسر، فردی را که فاقد اهلیت است یا اهلیت وی ناقص می باشد- از جمله مرد مجنون و پسر صغیر- نکاح کنند که در اینصورت شرط صحت نکاح این است که زوجه کفو زوج باشد. علت این امر نیز رعایت مصلحت ازدواج است و درغیر این صورت نکاح صحیح نمی باشد.

مورد دیگر جایی است که مرد در امر ازدواج خود، شخصی را بصورت مطلق وکیل کند که در این مورد برای نفوذ عقد از جانب موکل، طبق رأی مالکیه و ابی یوسف و محمد، شرط آنست که زوجه کفو زوج محسوب شود.[13]در این مقاله برآنیم که کفویت را از دیدگاه فرق چهار گانه فقهی اهل سنت بیان کنیم در ابتدا معنای دیدگاه لغوی واصطلاحی کفویت را مورد مداقه قرار داده وسپس به تشریح دیدگاه هر یک از مذاهب اسلامی می پردازیم.

۲-معناشناسی کفویت

۲-۱: معنای لغوی کفویت

در ابتدای بحث به بیان و بررسی معنای لغوی کفائت و کفو می پردازیم.

در کتابهای لغت آمده است:

« کفو» (به ضم کاف و بسکون فاء و همزه در آخر) و « کفو» (به ضم کاف و فاء ، و همزه در آخر) و جمع آن «اکفاء» (بر وزن اجسام) به معنای همتا و مانند[۳] و تساوی ومماثلت[۴] است.

و در برخی منابع دیگر آمده است:

«کفو» که به معنای همتا و نظیر است به سه شکل خوانده شده است:

اول به سکون فاء و همزه در آخر «کفوء»؛ دوم به ضم فاء و واو (به جای همزه) در آخر «کفو»؛ سوم به ضم فاء و همزه در آخر«کفو» و کاف در هر سه مورد مضموم است.[۵]

۱- فرهنگ سیاح، ج۳، ص ۱۶۷ – سیاح، احمد، فرهنگ سیاح، انتشارات اسلام، ج۳، ص ۱۶۷.

۲- لسان العرب، ج۱۲، ص ۱۱۲ ؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۶۰؛ المنجد فی اللغه والاعلام، ص۶۹۰.

۳- قرشی، علی اکبر، قاموس القرآن، ج۴، ص ۱۲۱.

«الکفاء» مصدر «کافا» به معنای مساوی است. «هذا کفاؤه» ای: مثله. از این رو، گفته می شود:
الحمد لله کفاء الواجب ای: مایکون مساویا للواجب. ونیز گفته می شود: « لاکفاءله» ای لانظیر له. مثل گفته حسان بن ثابت:

و جبرئیل امین الله فینا و روح القدس لیس له کفاء

یعنی نظیر و مانندی برای روح القدس نیست.[۶]
کفائت و کفویت مصدر فعل کفأ در لغت به معنای یکسانی، برابری، همشأنی و هم رتبه بودن، مساوات، همتایی ومماثلت آمده است. [۷]
تکافؤ نیز به معنای برابر بودن می باشد مثلاً در روایت نبوی صلی ا... علیه و آله آمده است :
المسلمون تتکافأ دماءهم
یعنی خون مسلمانان با هم فرقی ندارد و اعم از شریف و یا وضیع با مسلمان هم عرض خود برابر است و لذا خونبهای هر کدام نیز نباید با هم فرق کند.[۸]

۲-۲معنای اصطلاحی کفویت

الفاظ کفائت و کفوء علاوه بر معنای لغوی ، معنایی اصطلاحی دارند که در علم فقه مطرح می شود. اما از آنجا که کاربرد این الفاظ در فقه محدود به یک باب فقهی نمی شود و از طرفی در یک باب هم ممکن است چند معنای مختلف داشته باشند، نمی توان معنای اصطلاحی واحدی برای آنها بیان نمود. در نتیجه برای بیان معنای اصطلاحی این الفاظ، قبل از هر چیز باید مشخص نمود که در چه ابوابی از بابهای فقهی به کار رفته اند و معنای آنها در هر باب چیست. اگر این الفاظ در هر باب نیز در موارد مختلفی به کار رفته اند – به صورتی که معنای آنها به تناسب محل کاربردشان تفاوت کرده است- باید با توجه به محل کاربرد آنها معانی گوناگونشان را روشن نمود تا در نهایت معانی اصطلاحی الفاظ مذکور آشکار و مشخص گردد. به طور کلی می توان گفت مبحث کفائت (فی نفسه) در دو باب از ابواب فقهی مطرح شده است . الف- در باب قصاص ب- در باب نکاح

۳- کفائت از دیدگاه فقه حنفی

حنفیه گفته اند: کفائت عبارت است از مساوات مرد در مقابل زن در اموری مخصوص که این امور شش موردند و عبارات اند از: نسب، اسلام ، حرفه، آزادی، دیانت ومال. نسبت پایین چنین شناخته می شود که مرد از جنس و قبیله زن نباشد؛ زیرا مردم دو دسته اند: عرب و عجم و خود عرب دودسته اند: قریشی و غیر قریشی، پس اگر زوج قریشی بود و زوجه نیز قریشی ، از نظر نسبت نکاح صحیح است؛ اگر چه دو قبیله مختلف باشند. اما اگر زن، عرب غیر قریشی باشد، هر عربی از هر قبیله ای که باشد کفو اوست. پس با این توضیحات روشن می شود عجم (غیر عرب) نه کفو زن قریشی است و نه زن عرب به گونه مطلق و غیر قریش نیز کفو زن قریشی نیست (چه عرب و چه غیر عرب).
اما شرط اسلام بین اعراب مطرح نمی شود. پس زنی که پدران وی مسلمان بوده اند؛ حتی مردی که فقط پدر وی مسلمان بوده است، کفو وی محسوب می شود. اما در غیر عرب، مرد غیر عربی که پدر وی کافر است، کفو زنی که خودش و پدرانش مسلمان اند نمی باشد؛ کسی هم که خودش بنده بوده و آزاد شده، کفو کسی که آزاد است نمی باشد؛ ولو پدر و مادرش بنده باشند. این معنای کفائت در اسلام، نسب و حریت است.
اما کفائت در حرفه آن است که حرفه خانواده زوج بر حسب عرف و عادت برابر با حرفه خانواده زوجه باشد.
ملاک نیز محترم بودن حرفه بین مردم است. اما در مورد کفائت درمال، علمای حنفیه اختلاف دارند. برخی گفته اند: زوج از جهت ثروت باید کاملاً مساوی با زوجه باشد. برخی نیز گفته اند: ثروت زوج آن قدر که بتواند مهر حال (نقد) زن را بپردازد کفایت می کند و لازم نیست همه مهری را که نقد و مدت دار است بتواند بپردازد . همچنین علاوه بر آن، باید بتواند نفقه یک ماه زن را بپردازد؛ اگر چه شغلی نداشته باشد، و اگر شغلی داشته باشد و بتواند نفقه هر روز زن را بپردازد کافی خواهد بود. اما کفائت در دیانت، قیدی است که در عرب و غیر عرب معتبر است. پس اگر مرد فاسق بود، کفو زن صالحه که دختر فرد صالحی است نمی باشد، و اگر پدر دختر فاسق بود، دختر می تواند خود را به فاسق تزویج کند و پدر حق اعتراض ندارد همچنین اگر خود دختر فاسق بود و پدرش صالح، باز هم پدر حق اعتراض ندارد.[14]
البته سرخسی که یکی از علماء حنفی است در کتاب المبسوط می نویسد:
«الکفاه فی خمسه اشیاء احدها النسب...

۴- الفراهیدی، خلیل، ۱۴۱۰ق، کتاب العین، موسسه دارالهجره، ج ثانیه، ج۵، ص ۴۱۴.
۵-امسان العرب، ج۱۲، ص ۱۱۲؛ اقرب الموارد فی فصح العربیه والشوارد، ج۲، ص ۱۰۹۰ ؛ المنجمد فی اللغه و الاعلام ، ص۶۹۰.
۱- الطریحی، الشیخ فخرالدین، ۱۳۶۲ س، مجمع البحرین، المکتبه المرتضویه، ج۱، ص ۳۵۹.

کفائت در پنج چیز است:

اولین آن نسب؛ و این همان گفته است که بعضی از قریش هم کفو بعض دیگر هستند چون آنها در بین یکدیگر نیز از نظر فضیلت و برتری متفاوت هستند و با فضیلت ترین آنها بنی هاشم هستند و در این تفاضل و برتری ها، آنها هم کفو هستند....

دوم کفائت در حریت و آزادی است؛ بنده هرگز کفو زن آزاد اصل نمی باشد و همچنین معتق کفو زن آزاد اصل نمی باشد...

سوم کفائت از جهت مال؛ پس بدرستی کسی که توان پرداخت مهریه و نفقه زن را نداشته باشد این شخص کفو او نخواهد بود چون مهر در عوض بهره از زن است و بواسطه نفقه حاجات زن برآورده می شود....

چهارم کفائت در حرفه و شغل است؛ و از ابوحنفیه روایت شده که حرفه اصلاً در نکاح معتبر نیست.و از ابویوسف نقل شده که حرفه در نکاح معتبر است تا آنجا که دباغ و شخص حجام کننده و سنگتراش و کناس کفو دختر پارچه فروش و عطار نمی باشد....

پنجم کفائت در حسب است و این مروی از محمد است گه گفته این شرط معتبر است چون کسی که شراب می خورد و مست می شود و بوسیله بچه ها مسخره و استهزا می شود کفو زن صالحه نمی باشد.[15]

۴- کفائت از دیدگاه فقه مالکی

مالکیه می گویند: کفائت در نکاح، عبارت است از برابری در دو چیز: تدین و سلامت . تدین این است که مرد، مسلمان و غیر فاسق باشد. شرط دوم هم سلامت از عیوبی است که موجب ایجاد فسخ برای زوجه می شوند (مانند برص، جذام، جنون) و این مورد دوم معتبر در کفایت، فقط مخصوص زن است نه ولی او.[16]

کفائت فقط در مورد یتیمه ای که اولیایی غیر از پدر و جد پدری او را تزویج کرده اند، آن هم در موقعیتی که خوف فساد را می داده اند، رعایت می شود. همچنین حاکم فقط در صورتی که کفائت در تدین و دین و آزادی و تزویج به مهر المثل رعایت شود، می تواند زن غیر رشیده ای را که ولی وی غائب است تزویج کند. نکاح در این صورت صحیح است و کسی نمی تواند آن را باطل کند.[17]

الحطاب الرعینی که یکی از علماء مالکیه است درکتاب مواهب الجلیل می گوید:

"الکفاء ه الدین و الحال و ... والدین مراد به الاسلام مع السلامه من الفسق و لا یشترط المساواه الها فی الصلاح و الحال...."

کفائت در دین و سلامتی- مراد از (کفائت در) دین، اسلام است همراه با سلامت از فسق و مساوی بودن با زن در صلاح و حال شرط نیست که ابن راشد مراد از آن را مساوی بودن با زن در صحت و سلامتی می داند یعنی سالم از عیوب فاحش و بزرگ بودن... اگر شخصی دین نداشت و یا زوج فاسق بود، این شخص کفو نیست و نکاح با او صحیح نمی باشد[18].

الحطاب الرعینی علاوه بر عدم کفویت در فاسق بالجوارج، اشاره به فاسق در اعتقادات می کند و از قول مالک می نویسد:

" لاتزوج الی القدریه یعنی انه یفسح النکاح الواقع بین اهل السنه و بینهم."

«با قدریه ازدواج نکن» یعنی نکاح واقع بین اهل سنت و بین قدریه فسخ می گردد و سخن مالک در مورد قدریه با کسانی که اهل بدعت هستند نیز، مساوی است.[19]

۵-کفائت از دیدگاه فقه شافعی

از نظر شافعیه کفائت چیزی است که عدم آن موجب ننگ است. آنان کفائت رادر پنج چیز معتبر میدانند:

خالی بودن از عیوب اثبات کننده خیار، نسب، دین، آزادی و شغل. اما از جهت نسب مردم دو دسته اند: عربی و غیر عربی. عربها نیز بر دو دسته اند: قریشی و غیر قریشی . پس قریشیها برخی کفو برخی دیگرند، مگر این که از بنی هاشم باشند یا عبدالمطلب؛ چرا که قریشیهای دیگر کفو ایشان به شمار نمی آیند و بقیه اعراب هم، کفوهای قریش نمی باشند، بلکه برخی کفو برخی دیگرند. عجمیها نیز کفو عربیها نیستند؛ اگر چه مادرانشان عرب باشند.

خود اعراب مذکور که کفو محسوب می شوند، باز هم بین خودشان کفو و غیرکفو دارند. پس اگر کسی از آنها منتسب به شخص با شرافتی باشد، واجب است زوج نیز منتسب به یک شخص همانند وی باشد، و این امر بین اعراب باشد یا غیر اعراب تفاوتی ندارد. در عجمها نیز همانند اعراب مراتبی وجود دارد، مثلاً فارسها از نبطیها با فضیلت ترند.

بحث دیگر، کفائت در دین است. شایسته است که مرد در عفت و استقامت با زن برابر باشد. پس کسی که با انجام زنا فاسق شود، اگر چه توبه کند، کفو عفیفه نمی باشد. اما اگر هر دو به یک اندازه فاسق شوند، کفو یکدیگر محسوب می شوند؛ ولی اگر درجه فسق آنان تفاوت کند، کفو بحساب نمی آیند. همچنین در کفائت در دین، اسلام پدران معتبر است. پس زنی که پدرش غیرمسلمان باشد، کفو کسی که

پدرش مسلمان است نمی باشد و کسی که دو نفر از پدرانش مسلمان اند، کفو زنی که سه تن از پدرانش مسلمان اند نمی باشد. تنها صحابیان از این قاعده مستثنا شده اند.

کفائت در آزادی نیز بدین معناست: هرکسی که به هر طریقی اثر از رقیت (بندگی) در وی باشد(ولو بااستناد به آبا)، کفو زنی که هیچ اثری از بندگی در وی نیست نمی باشد و این امر در مادران معتبر نیست.

کفائت در حرفه نیز این است که صاحبان شغلهای پست در عرف، کفو زنی که خودش یا پدرش صاحب حرفه ای شریف اند نمی باشند ... و مال نیز درکفائت معتبر نیست.[20]

محیی الدین النووی یکی از علماء شافعی مذهب در کتاب روضه الطالبین در مورد مصادیق کفائت می نویسد:

" احدها: التقی من العیوب المثبته للخیار..."

اولین موردی که درکفائت باید رعایت نمود خالی بودن از عیوب ثابت کننده خیار است . پس هر مردی که عیبی داشته باشد هم کفو زنی که از آن عیب سالم است نیست، و همچنین اگر آن عیب در زن باشد و لیکن در مرد عیب فاحشه و یا بیشتر باشد، هم کفو نیستند.

اما اگر مساوی بودند و یا عیب زن بیشتر بود بنابر ثبوت خیار در این حالت دووجه جاری است.

دومین شرط، حریت وآزادی است هرکسی که به هر طریقی اثر از رقیت (بندگی) در وی باشد هم کفو زنی که اصالتاً آزاد است نمی شود.

سومین شرط، نسب است پس عجمی کفو زن عربی نیست و غیر قریشی هم کفو قریشی نیست.

اعتبار نسب در پدر است پس کسی که پدرش عجمی و مادرش عربی باشد هم کفو زنی که پدرش عجمی و مادرش عربی است نمی باشد.

چهارمین شرط، دین و صلاح است. پس کسی که فقط خودش مسلمان است هم کفو کسی که دو نفر یا سه نفر از پدرانش مسلمان هستند نیست البته بعضی گفته اند هم کفو است.

پنجمین شرط، حرفه و شغل است. صاحبان حرفه های پست هم کفو غیر آن شغلها نیستند. پس کناس، حجام کننده هم کفو دختر خیاط نیستند و خیاط، هم کفو دختر تاجر و پارچه فروش نیست البته در حلیه ذکر شده که باید عادت و عرف در شغلها و صنایع رعایت گردد، چون در بعضی شهرها تجارت بهتر از زراعت است اما در بعضی دیگر از شهرها بالعکس است.

ششمین شرط بر وجهی و قولی یسار (یعنی توانایی در پرداخت نفقه) است ولی صحیحتر این است که آن غیر معتبر است.[21]

۶- کفائت از دیدگاه فقه حنبلی

حنابله گفته اند: کفائت عبارت است از برابری در پنج چیز؛ اول: دیانت، پس مرد فاسق کفو صالحه عادله عفیفه نمی باشد. دوم: صناعت (یعنی حرفه و شغل)؛ پس کسی که دارای حرفه و شغل پست است، کفو دختر فردی که دارای شغلی شریف است نمی باشد. سوم: تمکن از مال و دارائی به حدی که بتواند مهر و نفقه ای را که بر عهده اوست بپردازد؛ پس مرد بی چیز کفو زن ثروتمند نمی باشد. چهارم: آزادی؛ پس بنده کامل و بنده ای که قسمتی از وی آزاد شده کفو زن آزاد نمی باشد. پنجم: نسب؛ پس عجمی کفو زن عرب نمی باشد. نهایتاً اگر ولی، دختر را به غیر کفو تزویج کند، تنها گناهکار و فاسق است.[22] اما چنان که ملاحظه می شود، حنابله کفائت در اسلام را در نکاح شرط نمی دانند.

البهوتی یکی از علمای حنبلی در کتاب کشاف القناع می نویسد:

" الکفاءه لغه المماثله و المساواه وهی هنا مفسره فی خمسه اشیاء: الدین،..."

کفائت که در لغت به معنای مماثلث و مساوی بودن است در پنج چیز است اول: دین پس شخص فاجر و فاسق کفو زن عفیف عدل نیست. چون شخص فاسق شهادت و نقل روایت از او مردود است و این نقص در انسانیت اوست پس هم کفو شخص عدل نمی شود و موید آن سخن خداوند تعالـــی است که : «افمن کان مومنا کمن کان فاسقاً لایستوون»[23]

دوم: منصب یعنی نسب است پس کسی که عجمی است یعنی عرب نیست کفو زن عرب نیست بخاطر قول عمر که: از ازدواج صاحبان حسبها غیر از اکفاء ممانعت میکنم.

سوم: حریت و آزادی است . پس عبد و کسی که مقداری از او آزاد شده هم کفو زن آزاد نیست..

چهارم: صناعت و شغل است؛ پس شخص صاحب صناعت پستی مثل حجام کننده و سنگتراش هم کفو دختر کسی که صاحب صناعت و شغل جلیل و با ارزشی مثل تاجر و پارچه فروش است نیست.

پنجم: یسار یعنی توانایی مالی به اندازه ای که بتواند مهر و نفقه واجب زن را پرداخت نماید و ابن عقیل گفته به اندازه ای که تغییری برای زن نسبت به زمانی که در خانه پدرش بوده پیدا نشود.

اما این صفات یعنی دین و منصب و حریت و صناعت در زن شرط نیست غیر از ذریه و توانایی مالی.چون فرزند با شرافت پدرش شریف می شود نه شرافت مادرش . پس کفائت شرط در حق زن برای مرد نیست.[24]

۷-نتیجه گیری

همانطور که بیان شد مماثلت و تساوی زوجین در بعضی امور به عنوان ملاک کفویت در فقه اهل سنت شرط است اما در معیارهای کفویت در نکاح، نظرات متفاوتی مطرح کرده اند که دوباره بطور خلاصه ذکر نموده و سپس اشکالات وارده بر آن را بیان می نماییم.

به نظر فقهای مالکی کفویت و همشأنی زوجین در دین و سالم بودن زن و مرد از عیوب مجوز فسخ نکاح است. فقهای حنفی و حنبلی معیار کفویت را در دین، حریت، نسب، مال و تمکن مالی و حرفه دانسته اما سلامت از عیوب را به عنوان ملاک کفویت نپذیرفته اند. به نظر فقهای شافعی دین، عفت، حریت، نسب، حرفه و سلامت از عیوب در کفویت زن و مرد باید مورد توجه قرار بگیرد.[25]

در ارتباط با هر یک از ملاکهایی که مطرح شد، به استثنای دین ، فقهای عامه به طور عمده به احادیثی استدلال نموده اند که به اعتقاد مخالفین آنها ضعیف السند بوده و با عقل و مبانی دین اسلام ناسازگار است. به عنوان نمونه، یکی از مستندات آنها این حدیث است: « العرب بعضهم اکفاء لبعض ، قبیله بقبیله، و رجل برجل، و الموالی بعضهم اکفاء لبعض، قبیله و رجل برجل»؛ اعراب نسبت به یکدیگر کفو و همشأن هم هستند، قبیله در مقابل قبیله و مرد در مقابل مرد و موالی (غیر عرب) نسبت به یکدیگر کفو هم می باشند، قبیله در مقابل قبیله و مرد درمقابل مرد.[26]

این حدیث به دلیلی منقطع بودن ضعیف است، افزون بر اینکه تفضیل و برتری قریش بر عرب و برتری عرب بر عجم خلاف سنت است زیرا رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «الناس سواسیه کاسنان المشط، لافضل لعربی علی عجمی، انماالفضل بالتقوی».[27]

وانگهی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) دخترش را به ازدواج عثمان در آورد و دختر عمه خود زینب را که قریشی بود به ازدواج زیدبن حارثه که از موالی بود، در آورد.

فقهای حنفی و حنبلی در ارتباط با اثبات «مال و تمکن مالی» به عنوان ملاک کفویت گفته اند: کسی که تمکن مالی نداشته باشد در ادای نفقه زندگی و فرزندانش معسر گشته و زندگی آنها به عسر و حرج می افتد، علاوه بر اینکه عدم یسار و تمکن مالی در عرف مردم به عنوان نقص محسوب می شود وبدین وسیله مانع ثبوت کفویت و همشأنی زن و مرد می گردد، اما به نظر فقهای شافعی و مالکی، مال و تمکن مالی نمی تواند به عنوان ملاک کفویت باشد؛ زیرا اولاً ، مال زایل شدنی است و انسانهای اندیشمند و والا بدان افتخار نمی کنند و آن را مبنای همشأنی زوجین نمی دانند. ثانیاً رزق و روزی انسان ها توسط خداوند تعیین شده و انسان می تواند در سایه کسب و سعی و تلاش بدان برسد و از تمکن مالی برخوردار گردد. ثالثاً، فقر در دین اسلام به عنوان شرافت انسانی مطرح شده است؛ چنانچه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «الهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً».[28]

دکتر وهبه الزحیلی درکتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» ادلهٔ مزبور را نقل کرده و به موارد ضعف و نقص آن اشاره کرده است.[29] وی سپس می افزاید: نظر صحیح در مورد کفویت زوجین همان قول فقهای مالکی است که مبنای اصلی را «دین» معرفی کرده اند زیرا اولاً امتیاز ذاتی اسلام دعوت همگان به سوی مساوات است و این جز در سایه دین و اعتقاد به آن و رعایت ارزشهای دینی ممکن نیست و حسب و نسب و مال و حرفه و غیره ملاک برتری انسانها از یکدیگر نمی باشد، بلکه از آداب رسوم جاهلی است.[30]

ثانیاً تنها معیار و برتری انسانها در اسلام تقوی است؛ چنانچه خداوندمتعال فرمودند: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم».[31] و نیز رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی».[32]

ثالثاً احادیثی که بدان بر اعتبار حسب و نسب و مال و حرفه و غیره استدلال کرده اند، ضعیف السند بوده و قابل استفاده نیست.

رابعاً عدم پذیرش حسب و نسب و مال و حرفه وغیره به عنوان ملاک کفویت و همشأنی زوجین در نکاح مبتنی بر بنای عقلا و دلیل عقل است، چنانچه امروزه عرف صحیح جامعه، اساس کفویت را در مساوات و همتایی فکری زن و مرد در امر ازدواج می داند و به امتیازات قبیله ای ، عناوین، اسماء، نوع شغل و حرفه و غیره توجهی نمی کند.[33]

مراجع

[1] - شیخ الاسلامی، اسعد، احوال شخصیه ازدواج و پایان آن در مذاهب چهارگانه اهل سنت، جاول، مرکز نشر دانشگاهی، ج۱، ص ۸۸.
[2]- همان، ص ۹۱؛ الفقه علی المذاهب الاربعه ،ج ۴ ،ص ۵۱ - ۵۶.
[3]- احوال شخصیه (ازدواج و پایان آن در مذاهب چهارگانه اهل سنت) ج۱ ص ۹۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعه ،ج ۴ ،ص ۵۱.
[4] - همان ،ج۱ ،ص ۱۰۱؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۴ ،ص ۲۸ - ۲۹.
[5]- همان ،ج۱، ص ۱۰۲؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۴ ،ص ۵۱.
[6]- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۱.
[7]- الزحیلی، وهبه، ۱۴۰۹ ق، الفقه الاسلامی و ادلته، دارالفکر، چاپ دوم، ج۴، ص ۲۱۵.
[8]- الفقه الاسلامی و ادلته، ج۴ ، ص ۲۳۴.
[9]- ناصریات ،ص ۳۲۸.
[10]- الفقه الاسلامی و ادلته،ج۴، ص ۲۳۷.
[11]- همان ،ص ۲۳۹؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۴، ص ۵۷-۶۱.
[12]- احوال شخصیه، ج۱، ص ۱۰۹؛ ابوالعنینین بدران، بدران، الفقه المقارن للاحوال الشخصیه، دارالنهفته العربیه، بیروت، ج۱، ص ۱۶۲.
[13]- الفقه المقارن للاحوال الشخصیه، ج۱ ، ص ۱۶۳؛ الفقه الاسلامی و الدلته ،ج ۴ ،ص ۲۳۹.
[14]- الشیخ نظام، ۱۴۱۱ق، الفتاوی الهندیه (فی مذهب الامام الاعظم ابی حنیفه النعمان)، دارالفکر، بیروت، ج۱، ص ۲۹۰-۲۹۲.
[15]- السرخسی، شمس الدین، ۱۴۰۶ق، المسبوط، درالمعرفته، بیروت، ج۲، ص ۲۴-۲۶.
[16]- الشنقیطی الموریتانی، محمد، ۱۹۹۵ م، التبین المسالک، دارالعرب الاسلامی، ج۲،ج۲، ص ۵۲-۵۳.
[17]- الفقه علی مذاهب الاربعه ،ج۴، ص ۵۷.
[18]- الخطاب الرعینی، ۱۴۱۶ ق، مواهب الجلیل، دارالکتب العلمیه، ج۵، ص ۱۰۶.
[19]- همان ، ج۵، ص ۱۰۷.
[20]- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۴، ص ۵۸-۶۰.
[21]- النووی، محیی الدین، روضه الطالبین، دارالکتب العلمیه ، بیرو، ج۵، ص ۴۲۶- ۴۲۷.
[22]- الزرکشی المصری الحنبلی، محمد بن عبدالله، شرح الزرکشی، علی مختصر الخرقی، مکتبه العبکان، ریاض، ج۵، ص ۶۸؛ الفقه علی المذاهب الاربعه،ج۴،ص۶۱.
[23]- سجده(۳۲)، آیه ۱۸.
[24]- الهوتی، ۱۴۱۸ق، کشاف القناع، الطیعه الادلی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج۵، ص ۷۲-۷۴.
[25]- الفقه الاسلامی و ادلته، ج۷ ،ص ۲۴۰.
[26]- همان، ص ۲۴۴.
[27]- همان، ص ۲۳۰.
[28]- الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۷ ، ص ۲۴۶.
[29]- همان، ص ۲۴۱-۲۴۷.
[30]- همان، ص ۲۴۵.
[31]- سوره حجرات ،آیه ۱۳.
[32]- الفقه السلامی و الاربعه، ج۷، ص ۲۳۰.
[33]- همان، ص ۲۳۳-۲۳۴.